

جلوه‌ی سیاست در ادب و عرفان ایرانی (بررسی تطبیقی آرای سیاسی نجم‌الدین رازی و خواجه نظام الملک طوسی)

حسن اکبری بیرق*

چکیده

تأملات در فلسفه‌ی سیاسی و پرداختن به مقوله‌ی قدرت و حکومت در حوزه‌ی تمدن ایرانی و اسلامی در طی دوره‌های مختلف به دست طبقات گوناگون صورت گرفته است. از میان این طوایف، پس از فیلسوفان دو طایفه‌ی مهم دیگر در پرداختن به این امر نقش مؤثری داشته‌اند؛ یکی سیاست‌نامه‌نویسان و دیگر متصوفه. اگر چه خاست‌گاه هر کدام متفاوت بوده است اما هر دو موجب استمرار اندیشه‌ی سیاسی شده‌اند. در میان سیاست‌نامه‌نویسان، خواجه نظام‌الملک طوسی با اثر ارزشمند خود سیرالملوک و از میان متصوفه، نجم رازی صوفی پرآوازه‌ی قرن ششم در اثر مهم خود مرصادالعباد به مقوله‌ی حاکمیت و پادشاهی پرداخته‌اند.

در این مقاله با نگاهی تطبیقی به آرای این دو اندیشمند حوزه‌ی فرهنگ ایرانی - اسلامی از دو جنبه‌ی فکری کاملاً متفاوت، مبانی نظری ایشان در باب حکومت و سیاست ذیل عناوینی هم‌چون جایگاه شاه، ویژگی و وظایف او در حوزه‌ی تمدن ایران پس از اسلام بررسی خواهد شد.

کلیدواژه: ادبیات و عرفان ایرانی، فلسفه‌ی سیاسی، نظریه‌ی ایران‌شهری شاه آرمانی. خواجه نظام‌الملک، نجم رازی

درآمد

مسئله‌ی قدرت سیاسی و حکومت و اصول و مبانی آن جزء مسائلی است که از دیرباز ذهن بشر را مشغول کرده و در زمره‌ی قدیمی‌ترین دغدغه‌های انسان اندیشه‌ور به‌شمار

* استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان h.akbaribeiragh@gmail.com

تاریخ وصول: ۸۸/۱/۲۳ - پذیرش نهایی: ۸۸/۹/۲۴

می‌آید. هیچ‌کدام از مکاتب بشری و ادیان الهی نسبت به این موضوع بی‌تفاوت نبوده‌اند. در دوره‌ی جدید تمدن بشری نیز تأمل فلسفی در این باب با افلاطون و کتاب جمهور او آغاز می‌شود. به تبع او در دنیای غرب متفکران بزرگی هم‌چون مونتسکیو (۱۶۸۹-۱۷۵۵م)، مارکس (۱۸۱۸-۱۸۸۳م)، جان لاک (۱۶۳۲-۱۷۰۴م) و دیگران نظریه‌های متفاوتی در باب ماهیت قدرت و حکومت و حاکم و نحوه‌ی اعمال قدرت سیاسی و حقوق شهروندی و... ساخته و پرداخته کرده‌اند. (جامعه‌باز).

در حوزه‌ی تمدنی ایران و اسلام نیز تأملات در فلسفه‌ی سیاسی به‌طور جدی با ابونصر فارابی (۲۸۵-۳۳۹ ق) و کتاب *آراء اهل‌المدینه‌الفاضله* او آغاز می‌شود و سپس کسانی چون ابوالحسن عامری (۳۰۰-۳۸۱ ق)، ابن مسکویه رازی (ف. ۴۲۱ ق) و خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ ق) چراغ اندیشه‌ی سیاسی در تمدن اسلامی - ایرانی را روشن نگاه داشتند؛ اما بعدها به دلایلی که مجال ذکر آن در این مقام نیست، فلسفه‌ی سیاسی در میان اندیشمندان مسلمان به محاق فراموشی رفت. (ر.ک. درآمدی فلسفی) و وظیفه‌ی حفظ و تعمیق گفتمان سیاست در پهنه‌ی ایران آن دوره در توافقی نانوشته بر عهده‌ی ادبا و شاعران پارسی‌گو نهاده شد. به‌گونه‌ای که از فردوسی و ناصرخسرو گرفته تا سعدی و مولانا و نظامی، هر یک به‌قدر وسع خویش به این مسأله پرداختند.

در بین ادبا و نویسندگان، دو طایفه به مسأله‌ی حکومت و حاکم توجه بیش‌تری داشتند البته هرکدام با خاستگاهی متفاوت؛ این دو گروه عبارتند از سیاست‌نامه‌نویسان و متصوفه. سیاست‌نامه‌نویسان در حقیقت موجبات استمرار اندیشه‌ی سیاسی در ایران شده و تا حدودی جای خالی فلاسفه را پر کردند. متصوفه نیز با وجود این که توجه به فردگرایی و اشراقات قلبی و شهودی، محور تفکر صوفیانه است و زاهدان سده‌های نخست پس از اسلام به علت نادیده گرفتن مظاهر دنیایی، توجهی به امر پادشاهی نداشته‌اند، گه‌گاه توجه به حکومت و پادشاهی و بیان ویژگی‌های پادشاه در اندیشه‌ی آنان به چشم می‌خورد. (قدرت سیاسی/۲۷).

فارغ از انگیزه‌های صوفیان و سیاست‌نامه‌نویسان ایرانی در پرداختن به مقوله‌ی قدرت و حکومت، مقایسه‌ی آرای آنان در این باب می‌تواند مبین بنیان‌های فکری فلسفه و علم سیاست در حوزه‌ی تمدنی ایران پس از اسلام باشد و پرده از روی بسیاری ابهامات بردارد و در این میان نقش ادبیات فارسی در انتقال و نهادینه کردن آبخورهای فرهنگی و سهم آن را در تثبیت گفتمان سیاسی باز نماید.

مثل اعلاى سياست‌نامه‌نويسى در ايران، وزير دربار سلاطين سلجوقى، خواجه نظام‌الملک طوسى (۴۰۸-۴۸۵ ق) است. وی گر چه در عداد نظریه‌پردازان فلسفه‌ی سیاسی نیست لیکن اثر ارزنده‌ی او *سیرالملوک* را می‌توان چکیده و نقاوه‌ی کوشش‌های فکری فیلسوفان مسلمان ایرانی در این باب قلمداد کرد. طرفه این‌که تجاری که نظام‌الملک در سالیان ممتد وزارت فراهم آورده بود، در پنجاه فصل این کتاب جمع شده است و امروزه یکی از بهترین آثار ادبی فارسی شمرده می‌شود. این کتاب در سلامت انشا و جزالت عبارات و روشنی مطالب و تنوع موضوع، در میان کتب فارسی کم‌نظیر است، و هم‌چنان‌که در خاتمه کتاب آمده «در این کتاب هم پند است و هم مثل است و هم تفسیر قرآن و هم اخبار حضرت رسول صلی ... علیه و سلم و قصص انبیاء، و هم سیرت و حکایت پادشاهان عادل است. از گذشتگان خبر است و از ماندگان سمر است و با این همه درازی مختصر است. و شایسته پادشاه دادگر است.» (سیاستنامه/۱۷۰).

اما از میان متصوفه می‌توان به نجم‌الدین رازی (متوفی ۶۵۴ ق) صوفی نام‌آشنا و پرآوازه‌ی ایرانی اشاره کرد. وی در مهم‌ترین اثر خود، *مرصادالعباد*، اصول و محورهای اصلی تفکر صوفیانه را به‌طور دقیق بیان می‌کند. او در این کتاب پس از بیان عقاید عرفانی درباره‌ی چگونگی آفرینش آدم، معاش و معاد او، باری را به کیفیت سلوک اصناف و طوایف مختلف اختصاص داده است. (مرصاد/۵۶ - ۵۵). یکی از اصنافی که رازی به‌طور خاص درباره‌ی آن سخن گفته، طبقه‌ی پادشاهان است. قرار دادن این گروه در صدر این باب، نشان‌گر اهمیت جایگاه مقوله‌ی حاکمیت در بینش این نویسنده است.

تطبیق نگاه این دو اندیشمند حوزه‌ی فرهنگ ایرانی - اسلامی از دو نحله‌ی فکری کاملاً متفاوت مسأله‌ای است که در ادامه به آن خواهیم پرداخت. پیش از ورود به بحث ذکر این نکته ضروری است که نه خواجه نظام‌الملک و نه نجم‌الدین رازی هیچ‌کدام نظریه‌پرداز، به معنی اخص کلمه، نیستند، بنابراین نمی‌توان انتظار داشت که در آثار ایشان مباحث مدوّن، منظم و مرتبی در باب فلسفه‌ی سیاست مندرج باشد. سعی ما بر این است که از تجاویف کلام ایشان، هندسه‌ی معرفت‌سیاسیشان را ترسیم کرده و حتی‌المقدور مبانی نظری آن را یافته و گزارش کنیم. در این ره‌گذر می‌توان به نقش ادبیات در حفظ و انتقال میراث فکری ایرانی، اسلامی پی برد.

پیش از ورود به بحث یادآوری این نکته بایسته است که در تحلیل سیاسی سیاست‌نامه‌نویسان قدیم، همواره «شاه» در رأس و کانون توجه قرار دارد و عامل اصلی تغییر و تعیین‌کننده‌ی سیاست، قدرت و حکومت «شاه» است. خواجه نظام‌الملک به‌عنوان

سیاست‌نامه‌نویس و نیز نجم رازی به‌عنوان صوفی‌ای که در بخشی از کتاب خود به ذکر احوال طبقه‌ی پادشاهان پرداخته است نیز «شاه» در رأس توجه قرار دارد. این امر در ادبیات فارسی و آثار منظوم و مثنوی سخن‌وران ایرانی تبدیل به یک سنت شده است و اثری نیست که در آن هنگام سخن گفتن از حکومت و سیاست، «شاه» در محور توجه نبوده باشد. این دو اندیشمند ادیب نیز در تحلیل‌های سیاسی از زمانه‌ی خویش به جایگاه، ویژگی‌ها و وظایف شاه پرداخته‌اند که در ذیل بدان اشاره خواهیم کرد.

الف - پادشاه و جایگاه آن

کم‌ترین آشنایی با اندیشه‌های سیاسی ایران پیش از اسلام، کافی است که ذهن خواننده‌ی اولین جملات سیاست‌نامه را متوجه اصطلاح «فرّه» و مفهوم ژرف آن در ادبیات فلسفی و سیاسی ایران باستان سازد. واژه‌ی «فرّه» و صورت‌های دیگر آن مانند «خرّه» یا «خرو» و «فرّ» در نظر ایرانیان قدیم به معنی نیروی خارق‌العاده، فوق‌طبیعی و پر رمز و راز می‌باشد که ضامن سیطره، غلبه و پیروی پادشاهان است. در دانشنامه‌ی مزدیسنا، ذیل کلمه‌ی «خرّه» چنین می‌خوانیم: «نوری است که از الله تعالی فایز می‌شود بر خلق و بدان نور، خلائق ریاست بعضی کنند و بعضی به‌وسیله‌ی آن نور قادر می‌شوند بر صنعت‌ها و حرفت‌ها. و از این نور آن‌چه خاص باشد به پادشاهان بزرگ و عادل فایز گردد و آن را «کیا خرّه» گویند... خرّه‌ی کیانی یا خوره‌ی کیانی یا کیا خرّه یا فرّه‌ی کیانی یا فرّ کیان در فرهنگ ایران قبل از اسلام و تحت تأثیر آن در شاهنامه و حکمت اشراقی به معنی نصرت و تأیید الهی آمده که به کمک آن سران و بزرگان کشور غلبه و قدرت به دست می‌آورند؛ در زامیادبشت، شاهان پیشدادی و کیانی، از هوشنگ تا گشتاسب، صاحب خوره و فرّه خوانده شده‌اند و به موجب روایات دینی به‌دینان، اهورامزدا، فرّه‌ی کیان را برای ایرانیان محفوظ می‌دارد و سوشیانس که موعود زردشتی است از آن برخوردار می‌شود. در شاهنامه از فرّ کیان مکرر سخن در میان می‌آید که مراد از آن همین تأیید الهی است که سبب غلبه‌ی ایران و موجب شکست انیران می‌شود. در حکمت اشراقی، خوره، نوری است از انوار مینوی که سبب غلبه و ریاست بعضی از نفوس بر بعضی دیگر می‌گردد.» (دانشنامه‌ی مزدیسنا/۲۵۸).

در برهان قاطع نیز ذیل واژه‌ی «خوره» آمده است: «نوری است از جانب خدای تعالی که بر خلائق فایز می‌شود که به‌وسیله‌ی آن قادر شوند بر ریاست و حرفت‌ها و صنعت‌ها، و از این نور آن‌چه خاص است به پادشاهان بزرگ عالم تعلق می‌گیرد.» (برهان قاطع/۷۹۰ و ۷۸۹).

هم‌چنان که می‌دانیم اندیشه‌ی فرهمندی سلاطین و پادشاهان پایه و اساس نظریه‌ی شاهی آرمانی ایران‌شهری است که از طریق سنت سیاست‌نامه‌نویسی به ایران دوره‌ی اسلامی نیز منتقل شده است. از این موقف می‌توان دستگاه فکری خواجه نظام‌الملک و عرفایی نظیر نجم‌رازی را در حوزه‌ی تفکر سیاسی به اندیشه‌های ایران‌شهری احاله کرد و ارجاع داد. (ر.ک. درآمدی فلسفی).

مفهوم پادشاهی و جایگاه آن در تفکر این دو سخن‌ور نیز بستگی و پیوستگی ژرفی با مفهوم خدا در لسان دینی آن دارد. به‌راحتی می‌توان گفت که از نظر ایشان پادشاه در حقیقت منتخب و حتی جانشین خداوند در زمین است. برای مثال خواجه می‌نویسد: «ایزد تعالی، در هر عصری و روزگاری یکی را از میان خلق برگزیند و او را به هنرهای پادشاهانه و ستوده آراسته گرداند، و مصالح جهان و آرام‌بندگان را بدو باز بندد و در فساد و فتنه را بدو بسته گرداند، و هیبت و حشمت او اندر دل‌ها و چشم خلایق بگستراند، تا مردم اندر عدل او روزگار می‌گذارند و آمن همی باشند و بقای دولت همی‌خواهند.» (سیاست‌نامه/۵). شاید بتوان نسبت خدا و شاه را تعیین‌کننده‌ترین و مهم‌ترین مؤلفه در پیش‌نهاده‌ی سیاسی خواجه نظام‌الملک محسوب داشت. خواجه بر این باور است که پادشاه برکشیده و منصوب از سوی خداوند است. او این معنای محوری را به تکراری که گاه ملال‌آور می‌نماید در کتاب خود متذکر می‌شود. این تکرار البته حکایت از آن دارد که خواننده هیچ‌گاه نباید فراموش کند که شاه مثالی و آرمانی، که حاکم بالفعل مصداقی از آن است، برگزیده‌ی مستقیم الله است. فی‌المثل در حکایت پرویز و بهرام چوبین از قول پرویز تصریح می‌کند که «خدای، عزوجل، ما را بر زمین داور کرده است...» (همان/۷).

خواجه به تأسی از تفکر شاهی آرمانی، بر این باور است که سلطان دارای فره هم‌چون خدایی بر روی زمین عمل کرده و همانند او واجد صفت جلال و جمال می‌باشد و قهر و لطفش انعکاسی از قهر و لطف الهی و بلکه قهر و لطف الهی به وجود یا عدم وجود پادشاهی فرهمند باز بسته است.

از نظر خواجه که همان نظریه‌ی ایران‌شهری باستانی است سبطه‌ی یک پادشاه دارای فره ایزدی حتی بر پدیده‌های طبیعی نیز تأثیر نهاده و باعث وسعت رزق و آبادانی و فراوانی و سهولت معیشت بندگان خواهد شد و به محض جدا شدن فره از پادشاه تنگی معیشت و بدبختی و گرفتاری و مصیبت سراغ جامعه خواهد آمد. تا جایی که اگر اراده‌ی حق تعالی بر این قرار گیرد که قومی را به پادافراهی گناهانش عقوبتی دهد اول کاری که انجام می‌دهد محروم کردن آنان از پادشاهی فرهمند است: «... و چون - والعیاذ بالله - از بندگان

عصیانی و استخفافی بر شریعت و یا تقصیری اندر طاعت و فرمان‌های حق، تعالی، پدیدار آید، و خواهد که بدیشان عقوبتی رساند و پاداش کردار ایشان با ایشان را بچشانند... هر آینه شومی آن عصیان و خشم و خذلان حق، تعالی، در آن مردمان اندر رسد: پادشاهی نیک از میان برود و شمشیرهای مختلف کشیده شود و خون‌ها ریخته آید ...» (همان/۵).

به نظر خواجه، ساخت قدرت سیاسی از چهار ضلع تشکیل شده است. خدا، شاه، دین و بنده. خداوند مالک و سلطان مطلق جهان و جهانیان است که گاه این سلطنت خود را به بنده‌ای از بندگان خود که واجد صفات ویژه‌ای است تفویض می‌کند تا بر اساس عدل و داد و دین مرسل از سوی او، بر رعایا حکم براند و در واقع مجری اوامر و نواهی الهی و واسطه‌ی جریان و سیلان اراده‌ی حضرت حق در میان خلق باشد.

نجم‌الدین رازی نیز چنین می‌اندیشد و سیاست را از این طریق با الهیات پیوند می‌زند. وی می‌گوید: «بدان که سلطنت، خلافت و نیابت حق تعالی است در زمین.» (مرصاد/۴۱۱). از نظر او سلطان سایه‌ی خداوند است بر زمین و این هم به معنی خلافت است: «و خواجه علیه‌السلام سلطان را سایه‌ی خدا خواند، و این هم به معنی خلافت است، زیرا که در عالم صورت چون شخصی بر بام باشد و سایه‌ی او بر زمین افتد، آن سایه‌ی او خلیفت ذات او باشد در زمین، و آن سایه را بدان شخص باز خوانند، گویند سایه‌ی فلان است.» (همان). هم‌چنین او نیز مانند خواجه بر این باور است که سلطنت، عنایت و عاطفت خداوند است: «چون خداوند تعالی از کمال عاطفت بنده‌ای را برگزیند و به عنایت ظل‌اللّٰهی مخصوص گرداند و به ضرورت پذیرایی عکس ذات و صفات خداوندی مستعد کند، بین تا چه اقبال و دولت و عزّ و کرامت در آن ذات مشرفّ و گوهر مکرمّ تعبیه سازد.» (مرصاد/۴۱۲).

تشابهاتی این‌چنین در اقوال و افکار این دو اندیشمند از دو حوزه‌ی فکری مختلف به هیچ وجه نمی‌تواند تصادفی باشد. به ظن قریب به یقین می‌توان گفت همسانی‌های مورد اشاره از آبشخور مشترکی حکایت می‌کند که شاید ریشه در سال‌ها و قرن‌های دورتر داشته باشد.

ب - ویژگی‌های شاه

از نظر خواجه به جز برکشیدگی الهی و تأیید ایزدی، سلطنت و پادشاهی، مستلزم لوازمی هم‌چون مملکت و دانش است: «اما چون پادشاه را فرّ الهی باشد و مملکت باشد و

علم با آن یار باشد، سعادت جهانی بیابد از بهر آن که هیچ کاری بی علم نکند و به جهل رضا ندهد.» (سیاستنامه/۷۱).

خواجه نظام‌الملک جز سه لازمه‌ی کلی «ملک، فَر و علم»، خصوصیات جزئی‌تری نیز برای پادشاهی قایل است از جمله این‌که: «پس آن‌چه بدان حاجت باشد ملوک را، از دیدار خوب و خوی نیکو و عدل و مردانگی و دلیری و سواری و دانش و به‌کار بستن انواع سلاح و راه بردن به هنرها و شفقت و رحمت بر خلق خدای، عزوجل، و وفا کردن نذرها و وعده‌ها و دین درست و اعتقاد نیکو و دوست داشتن طاعت ایزد، تعالی، و به‌جای آوردن فضایل از نماز شب و زیارت روزه و حرمت داشتن علمای دین را و گرامی کردن زاهدان و پارسایان را و خریداری کردن اهل دانش و حکمیان را و صدقه‌های متواتر دادن و با درویشان نیکویی کردن و با زیردستان و خدمتکاران به خلق خوش زیستن و ستمکاران را از رعیت باز داشتن...» (همان/۷).

اما گذشته از همه‌ی این‌ها و مهم‌تر از تمامی این صفات، «دیانت و تشرع» است که بایستی در وجود پادشاه متمکن شده باشد: «... نیکوترین چیزی که پادشاه را باید، دین درست است؛ زیرا که پادشاهی و دین همچون دو برادرند.» (همان/۷۰).

نجم رازی نیز مقام پادشاه را در حفظ شریعت با مقام نبی یکی می‌داند: «پادشاهی خلق با مقام و مرتبه‌ی نبوت می‌توان کرد، چنان‌که هم رعایت حقوق جهان‌داری و جهان‌گیری و عدل‌گستری و رعیت‌پروری کند و هم حق سلوک راه دین و حفظ معاملات شرع به جای آرد.» (مرصاد/۴۱۶).

در اثر نجم رازی، هم‌چنان که از اندیشه‌وری صوفی‌مشرّب چون او برمی‌آید، از بین دو مقوله‌ی «دین و دنیا»، دین از اصالت بیش‌تری برخوردار است. طباطبایی نیز درباره‌ی علت گریز او پس از حمله‌ی مغول می‌نویسد: «نجم رازی نه از ترس - طبیعی - مغولان پا به فرار می‌گذارد و نه در جست‌وجوی دیاری است که از آفات اهل شیعه پاک باشد؛ بلکه او در جست‌وجوی پادشاهی دین‌دار و دین‌پرور است.» (درآمدی فلسفی/۱۹۵).

نجم رازی، خود در مقدمه‌ی *مرصاد‌العباد* می‌نویسد: «و چون امید از وطن و مسکن مألوف منقطع شد، صلاح دین و دنیا در آن دید که مسکن در دیاری سازد که در او اهل سنت و جماعت باشند و از آفت بدعت و هوا و تعصب پاک بود، و به امن و عدل آراسته باشد و رخص اسعار و خصب معیشت بود و در آن دیار پادشاهی دین‌دار و دین‌پرور عالم عادل متمیز باشد که قدر اهل دین داند و حق اهل فضل شناسد.» (مرصاد/۲۰).

به گمان ما این تفکر نسب از سلف هر دو اندیشمند (نظام، ملک و نجم رازی)، شیخ‌الرئیس ابوعلی سینا می‌برد. ابن‌سینا در بخش *الهیات شفا* ویژگی‌هایی، چون اصالت عقل، اخلاق شریفه و احاطه‌ی کامل بر شریعت را لازمه‌ی احراز مقام حکومت در مدینه‌ی اسلامی می‌داند و چنین می‌نویسد: «... و انه اصیل العقل حاصل عنده الاخلاق الشریفه من الشجاعه و العفه و حسن التدبیر، و انه عارف بالشریعه حتی لا اعرف منه...» (الشفا/۴:۱).

لازم به ذکر است که شرط آشنایی حاکم با شریعت به ظن قریب به یتین برگرفته از اندیشه‌های فارابی است. او در کتاب مهم اما نه چندان مشهور *المله* خود تألیف «رئیس سنت» را در موارد مستحدثه‌ای که شریعت گذشته حکمی بر آن نداشته است، استنباط احکام دانسته و از همین‌جا نتیجه می‌گیرد که حاکم باید فقیه نیز باشد. (ر.ک. *المله*/۵۰). بنابراین از نظر فارابی حاکم باید به شریعت آشنا باشد تا هم ضامن بقای دین باشد و هم از طریق قدرت سیاسی اجرای آن را بر عهده گیرد.

اما از مهم‌ترین صفات شاه، «عدالت» است که هم خواجه و هم شیخ به آن توجه وافر دارند. بر پایه‌ی سخنان خواجه مهم‌ترین ویژگی پادشاه فرهمند، «عدالت» است. عدل، ضامن نظم و نسق و آرامش و امنیت و بالاتر از آن، بقای سلطنت و حکومت است. خواجه در فصل دوم *سیاستنامه* می‌نویسد: «شناختن قدر نعمت ایزد، تعالی، نگاه‌داشت رضای اوست، عز اسمه، و رضای حق تعالی اندر احسانی باشد که با خلق کرده شود و عدلی که میان ایشان گسترده آید. چون دعای خلق به نیکویی پیوسته گردد، آن ملک پایدار بود و هر روز زیادت باشد، و این ملک از دولت و روزگار خویش برخوردار بود و بدین جهان نیکونام بود و بدان جهان رستگاری یابد و حسابش آسان‌تر باشد؛ که گفته‌اند بزرگان دین که الملک بیقی مع الکفر و لایقی مع الظلم.» (سیاستنامه/۹).

خواجه برای تسجیل حکم خود، بی‌آن که سخنی از مفهوم تحلیلی عدل و عدالت به زبان بیاورد، گاه حتی به آیات و احادیث و روایات و اخبار متشبت می‌شود و از عدل به‌عنوان ترازوی همه‌ی نیکی‌ها نام می‌برد (همان/۵۶ و ۵۷).

باید به این نکته توجه کرد که نباید از سیاست‌پیشه‌ی ادیب و دانشمندی چون خواجه انتظار داشت که به بحث تئوریک در باب عدالت بپردازد یا از منظر دیانت و فقهات موضوع را بکاود. به دو دلیل عمده این چنین نیست؛ اول این که خواجه در صدد تألیف کتاب فلسفه‌ی سیاسی نبوده است و دوم - و مهم‌تر - آن که نگاه وی به عدالت نه با نگرش فیلسوفان یونان منطبق است و نه با رهیافت متشرعان اسلام. در این مجال اندک نمی‌توان به تبیین دقیق این دو نگاه پرداخت تنها می‌توان گفت که عدالت در نظر دین‌مداران به معنی اجرای احکام

شریعت است و از دید فیلسوفان نیز از نوعی واقعیت نفس‌الامری برخوردار است. اما عدالت از نظر خواجه چیست و مبتنی بر چه مبنایی است؟ واقعیت امر این است که خواجه نظام‌الملک در این مسأله همانند مسایل دیگر سیاسی، به تعبیر خود، به «سنت ملکان عجم» بازگشته و با ذکر داستان‌های متعددی از پادشاهان باستانی ایران، به‌ویژه خسرو انوشیروان، قرائتی ایران‌شهری از مسأله‌ی عدالت به دست می‌دهد. از نظر خواجه که همان دیدگاه اندیشمندان ایران پیش از اسلام است، عدالت به معنی حفظ مراتب، درجات و طبقات اجتماعی و همچنین برقراری نظم و انضباط جمعی است و پادشاه عادل و دادگر پادشاهی است که به قول خواجه «همه‌ی کارها به قاعده خویش باز برد». (همان/۷۰). این فقره از سیرالملوک خواندنی است که: «و چون مملکت را استقامتی دیدار آید و پادشاه عادل و بیدار باشد و جست‌وجوی کارها کردن گیرد و آیین رسم گذشتگان پرسیدن و او را وزیری باشد موفق و رسم‌دان و هنرور، همه‌ی کارها را ترتیبی نهد و همه‌ی لقب‌ها را باز قاعده‌ی خویش برد و قاعده و رسم‌های محدث را بر گیرد.» (همان/۲۱۲). هم‌چنین است در جایی دیگر از سیاستنامه، خواجه اعطای مشاغل مهم دولتی و به تعبیر خود «عمل فرمودن» به طبقات پایین جامعه یعنی «مجهولان و بی‌اصلان و بی‌فضلان». (همان/۲۰۱) را خلاف عدالت و موجب تلاشی و فروپاشی جامعه و دلیل بر حماقت شاه و وزیر می‌داند.

شیخ نجم رازی نیز عدالت را حکومت به حق می‌داند و می‌نویسد:

«فرمود که حکومت به حق کند؛ یعنی به راستی و عدل کند. میل جور نکند.» (مرصاد/۴۱۵). و یا: «چون به حق کند به فرمان حق کند، اگر چه به عدل کند، به طبع نکند، به شرع کند و برای حق کند نه برای خلق.» (همان/۴۱۵).

ولی نجم رازی معتقد است که این عدالت را باید از طریق توحید حاصل کرد: «اما حالت اول که پادشاه را با نفس خویش است، عدل، به حاصل کردن توحید است.» (همان/۴۳۲).

ج - وظایف شاه

کردار شاهان و ویژگی‌ها و وظایفی که بر عهده‌ی آن‌ها است، همواره در ایران مورد توجه بوده است. در ایران پیش از اسلام «کردار اخلاقی را به‌عنوان سرمشق و الگوی

۱- در این‌باره می‌توان اقوال خواجه را با نصوصی از مکتوبات پیش از اسلام در ایران با کتاب‌هایی که در دوره‌ی اسلامی بر پایه‌ی همان نصوص، نگارش یافته مقایسه کرد از جمله: نامه‌ی تنسر و آئین نامگ‌ها.

فرمان‌روایی می‌شناخته‌اند... در حکومت دینی پس از اسلام نیز در نهایت، اخلاق دینی است که مورد توجه قرار می‌گیرد و نقش رهبری حاکم و مردم را به عهده دارد.» (استبداد در ایران ۱۰۷/ - ۱۰۶).

بنابر آن چه از متن سیاستنامه برمی‌آید ملک و حکومت مجموعه‌ای از وظایف عرضی بر عهده دارد. صرف نظر از آن که خواجه، ملک و دین را دارای پیوندی ناگسستنی می‌داند، از سوی دیگر نیز عرفیات جامعه را بر عهده‌ی پادشاه نهاده است. به نظر خواجه نظام‌الملک، سلطان باید در پی اصلاح اجتماعی، عدالت و رفاه عمومی باشد. ایجاد امنیت، آرامش و آبادانی از اهم کارکردهای حکومت در سیاستنامه به‌شمار می‌آید. آفریننده‌ی سیرالملوک در همان آغاز سخن پس از بیان این که پادشاه عامل دفع فتنه و رفع فساد و آشوب و مأمور جریان و سریان عدل و داد است. (سیاستنامه/۵۰۵)، یادآور می‌شود که: «... و دیگر آن چه به عمارت جهان پیوندد از بیرون آوردن کاریزها، و کندن جوی‌های معروف و پل‌ها کردن بر گذر آب‌های عظیم و آبادان کردن دیه‌ها و مزرعه‌ها و برآوردن حصارها و ساختن شهرهای نو و برآوردن بناهای رفیع و نشست‌گاه‌های بدیع، به جای آرد؛ و بر شاه‌راه‌ها رباط‌ها فرماید کردن و مدرسه‌ها از جهت طالبان علم، تا آن نام همیشه او را بماند و ثواب آن مصالح، بدان جهان او را حاصل بود و دعای خیر پیوسته گردد.» (همان/۶).

بنابراین، اولین و مهم‌ترین وظیفه‌ی شاه «برقراری عدالت» است. خواجه با نشان دادن عصر آرمانی انوشیروان و پیوند میان اندیشه‌ی آرمانی ایران‌شهری و واقع‌بینی سیاسی در دوره‌ی اسلامی سلطان زمان خود را به عدل و داد فرا می‌خواند و بقای ملک را در اجرای عدل می‌داند: «به همه روزگار از گاه آدم علیه‌السلام تا اکنون در هر معاملتی و در هر ملکی عدل ورزیده‌اند و انصاف بداده و انصاف بسته‌اند و به راستی کوشیده‌اند تا مملکت در خاندان ایشان سال‌های بسیار بمانده است.» (همان/۵۶).

نجم رازی نیز به عدل و احسان اشاره می‌کند: «... این‌جا عدل و احسان گستردن است و جور ناکردن و سویت میان رعایا نگاه داشتن، تا قوی بر ضعیف ستم نکند و محتشم بر درویش بار ننهد.» (مرصاد/۴۳۵).

و یا: «این‌جا عدل راست داشتن ظاهر و باطن خویش است با خدای، و سرّ و علانیه با خدای یک‌رنگ کردن و سلطنت و مملکت، هم‌چون کمر بندگی به میان بستن، چنان که خود را و مملکت را برای خدای دارد، نه چنان که خدای را و مملکت را برای خود خواهد.» (مرصاد/۴۴۵).

یکی دیگر از مهم‌ترین وظایف شاه «نصب مناصب پس از شناخت شایستگی صاحب منصب» است. خواجه در این باره می‌نویسد: «... چون روزگار نیک فراز آید و زمانه بیمار بگردد، نشانش آن باشد که پادشاه نیک دیدار آید، و مفسدان را کم کردن گیرد و رأی‌هایش صواب افتد، و وزیر و پیشکارانش نیک باشند و اصیل، و هر کاری به اهل فرمایند، و دو شغل یک مرد را نفرمایند و یک شغل دو مرد را نفرمایند، و بدمذهبان را ضعیف کنند و پاک مذهبان را برکشند و ظالمان را دست کوتاه کنند و راه‌ها ایمن دارند و از پادشاه لشکر و رعیت ترسند باشند و بی‌فصلان و بی‌اصلان را عمل نفرمایند و کودکان را برنکشند، و تدبیر با پیران و دانایان کشند و سپه‌سالاری به پیران کار کرده دهند، نه به جوانان نواخته، مرد را به هنر خریداری کنند نه به زر، دین به دنیا نفروشند، همه‌ی کارها به قاعده خویش باز برند، و مرتبت هر کس را به اندازه او دیدار کنند، تا کارهای دینی و دنیوی بر نظام بود و هر کس را بر اندازه‌ی کفایت او عملی باشد؛ و هر چه به خلاف این رود، پادشاه رخصت ندهد، و کمابیش کارها را به ترازوی عدل و شمشیر سیاست راست گردانند، بتوفیق الله تعالی وحده.» (سیاستنامه/۲۱۶).

برای این منظور شاه نباید از احوال گماشتگان خویش غافل باشد: «در همه وقتی پادشاه را از احوال گماشتگان غافل نباید بود و پیوسته از روش و سیرت ایشان برمی‌باید رسید، چون ناراستی و خیانتی از ایشان پدیدار آید، هیچ ایفا نباید کرد؛ او را معزول کنند و بر اندازه‌ی جرم او، او را مالش دهند...» (همان/۴۲).

نجم رازی نیز در این باره می‌نویسد: «پس پادشاه باید که هر یک از این اصحاب مناصب را بعد از اهلیت تمام و امانت و دیانت و نیکوسیرتی که معلوم کرده باشد و یقین شناخته، در منصب و مقام خویش فرماید و تمکین دهد، و از احوال ایشان با وقوف باشد، تا جرأت و تجاسر نمایند و طامع نگردند...» (مرصاد/۴۵۳ و ۴۵۲).

از دیگر وظایف شاه، برپا داشتن دین و فرایض و سنن است و نیز بزرگ داشتن مقام علمای دین. خواجه نظام‌الملک که قوام جامعه را به دین درست می‌داند، می‌نویسد: «بر پادشاه واجب است در کار دین پژوهش کردن و فرایض و سنت و فرمان‌های خدای تعالی را به‌جای آوردن و کار بستن و علمای دین را حرمت داشتن و کفاف ایشان از بیت‌المال پدید آوردن و زاهدان و پرهیزکاران را گرمی داشتن، واجب چنان کند که در هفته یک‌بار و یا دوبار علمای دین را پیش خویش راه دهد و امرهای حق تعالی از ایشان بشنود و تفسیر قرآن و اخبار رسول صلی الله علیه و سلم استماع کند و حکایات پادشاهان عادل و قصص انبیاء علیهم‌السلام بشنود...» (سیاستنامه/۷۹ و ۸۰).

از سویی دیگر شیخ نجم رازی، انحطاط و زوال ملک را نه به علت یورش قوم مغول که به سبب از بین رفتن درد دین در سلاطین و از سویی کناره‌گیری، علما از علوم دینی می‌داند: «و هیچ پادشاه را درد دین دامن جان نمی‌گیرد که در دفع این آفت کوشد تا جبر این خلل کند و این آفت بیست سال کمابیش ظاهر شد و قوت گرفت و الا در عهدهای پیشین کس را از این طایفه زهره نبودی که افشای این معنا کردی، کفر خویش پنهان داشتندی که در دین ائمه متقی بسیار بودند و پادشاهان دین‌دار که دین را از چنین آفت‌ها محفوظ می‌داشتند. در این عهد ائمه‌ی متقی کم ماندند که غم‌خوارگی دین کنند و جنس این خلل‌ها در حضرت پادشاهان عرضه دارند تا به جبر آن مشغول باشند...» (مرصاد/۳۹۴).

نجم رازی حصول احسان را نیز به‌وسیله‌ی انجام فرایض دینی می‌داند: «و احسان، از عهده‌ی فرایض بیرون آمدن است و ایتاء ذی‌القربی، رعایت حقوق جوارح و اعضا است و معانده‌ی نفس و مراقبت دل و حفظ حواس ظاهر و حواس باطن، تا هر یک را بدان چه مأمور است استعمال فرماید و از آن چه منهی است ممنوع دارد...» (همان/۴۳۳ و ۴۳۲).

شیخ نیز به برکشیدن و بزرگ داشتن علما سفارش می‌کند: «... و علما را موقر داشتن و مکفی‌المؤنه گردانیدن، و طلبه‌ی علم را بر تحصیل محرض بودن و معاونت ایشان به مایحتاج ضروری نمودن، و صلحا و زهاد و عباد را محترم و متبرک داشتن و به احوال ایشان بر رسیدن و اگر محتاج باشند، دفع حاجت ایشان مغتنم شمردن، و گوشه‌نشینان و منزویان را باز طلبیدن و اگرچه ایشان نخواهند و نطلبند از وجوهات حلال مدد کردن و ایشان را فارغ‌البال داشتن، تا به خدای مشغول باشند از سر فراغت و جمعیت...» (مرصاد/۴۳۶ و ۴۳۵).

پیش از این دو سخن‌ور ابن‌سینا نیز متذکر این موضوع شده بود که حاکم متکفل مسائل دینی جامعه نیز می‌باشد و اصولاً صحت عمل به فرایض دینی از سوی رعایا جز به تأیید حاکم ممکن و میسر نیست و حتی حاکم باید ضمن بزرگداشت علمای دین از راهنمایی و مشاوره‌ی آن‌ها بهره‌گیرد. (ر.ک. الشفا/۴۵۲).

دیگر وظیفه‌ی شاه، «میانروی و دوری از حرص و طمع و افراط و تفریط» است. خواجه نظام‌الملک با بیان «رسم ملکان عالم عجم» سلطان وقت را به میانروی بازمی‌خواند و او را به نهادن سنت نیک سفارش می‌کند: «اما میانه رفتن پادشاه در معنی مال دنیا و در کارها چنان است که در هر حال منصف باشد و بر عادت قدیم و آیین ملکان نیک برود و سنت بد نهد و به بد رضا ندهد.» (سیاستنامه/۳۲۹).

نجم رازی نیز برقراری سنت حسنه و رفع بدعت‌ها را از وظایف شاه می‌داند: «هر سنت حسنه که در تخفیف رعایا و آسایش خلق در مملکت نهاده آید و هر بدعت سیئه که برداشته شود، هم از این قبیل بود و تا منقرض عالم هر پادشاه که بدان سنت حسنه کار کند و آن تخفیفات را مقرر و معین دارد؛ ثواب آن همه در دیوان این پادشاه نویسند و اگر به ضد این عباداً بالله ظالمی بدعتی نهد بد و قانونی سازد که پیش از آن نبوده باشد و اگر بوده باشد و پادشاهی دیگر برداشته باشد، او باز بر جای نهد، تا منقرض عالم هر کس که بر آن بدعت رود و بدان قانون کار کند، عقاب آن جمله در دیوان این ظالم مبتدع نویسند.» (مرصاد/۴۳۷).

و از سویی جلوگیری از افراط و تفریط را نیز از وظایف شاه می‌شمارد: «در کارها دو طرف افراط و تفریط نگه باید داشت که خیرُ الأمورِ أوسطُها و در سیاست نه چندان مبالغت باید نمود که مردم هراسان و نفور شوند و خوف و نفرت بر طباع مستولی گردد و نفوس متشرد شود و مکرها و حیل‌ها سازند که موجب تشویش مملکت باشد... و نیز چندان حلم نباید برزید که وقع پادشاهی و هیبت سلطنت از دل‌ها برخیزد و مفسدان و اراذل دلیر گردند و ظلمه مستولی شوند و کار بر مصلحان و مخلصان و ضعفا و غربا تنگ آید و از جوانب خلل عظیم تولد کند.» (مرصاد/۴۵۵ و ۴۵۴).

نتیجه‌گیری

همان‌گونه که مشهود است میان آرای سیاسی خواجه نظام‌الملک و نجم رازی شباهت‌ها و نزدیکی‌های بسیاری است. خواجه به‌عنوان یک ادیب سیاست‌نامه‌نویس و نجم رازی به‌عنوان یک ادیب صوفی با اندیشه‌ی ایران‌شهری شاهی آرمانی توانسته‌اند آرمان‌خواهی ایران باستان را به واقع‌بینی سیاسی اسلامی پیوند دهند. آن دو با محور قرار دادن شاه در تحلیل‌های سیاسی خود سعی کرده‌اند به سلاطین وقت خود که پادشاهانی دین‌آگاه نیستند رسم ملوک عجم را یادآور شوند. اگر چه خواجه صراحتاً با منسوب کردن آل سلجوق به افراسیاب و صفاتی هم‌چون عدل و مردانگی و خوی نیکو، سلطان را متوجه سنت ملکان عجم می‌کند و ایران‌شهری ایران باستان را به دوره‌ی خویش پیوند می‌زند. بدین‌سان می‌توان گفت در وجود مرد بزرگ و زیرکی هم‌چون خواجه نظام‌الملک طوسی ایرانی‌ت، اسلامیت و سیاست با ظرافت هر چه تمام‌تر جمع شده و این التقاط مبارک هم بخشی از فرهنگ ایرانی را از زوال و نیستی نجات داده و هم بر غنای نظری اندیشه سیاسی

اسلام افزوده است و برخلاف نظر برخی از نویسندگان و اندیشمندان نشان‌گر انحطاط تفکر سیاسی در اسلام نبوده است.

نجم رازی نیز، نه به این صراحت، اما به تلویح، پادشاه را شایسته‌ی مظهریت صفات خدا می‌داند و از این طریق او نیز به آرمان‌خواهی باستان‌گریز می‌زند. «نجم‌الدین رازی با تدوین نظریه‌ی آرمانی خود کوشش می‌کند تا مانعی بر سر راه باطل‌نمایی حق و حق‌نمایی باطل ایجاد کند و برای این کار بر خلاف نظر سیاست‌نامه‌نویسان دوران اسلامی که مشروعیت سلطنت را وابسته به تبعیت از احکام و علمای دین می‌داند و با بازگشتی به نظر باستانی ایران، پادشاه را نه تنها ظل‌الله، بلکه مظهر و مظهر صفات جلال و جمال خداوندی می‌داند.» (درآمدی فلسفی/۲۰۲). بیان خواجه و رازی گر چه در ظاهر تفاوت‌هایی با یکدیگر دارد لیکن در نهایت انعکاس یک معنی است که در دو دستگاه فکری متفاوت بیان شده است.

از این سخنان چنین برمی‌آید که شالوده‌ی اندیشه‌ی صوفیانی هم‌چون نجم رازی که به مسایل حکومتی توجه کرده‌اند، بر پایه‌ی برگزیدگی پادشاه از جانب خداوند، پی‌ریزی شده است و اوست که محور قدرت در جامعه است و شیوه‌ی صحیح کشورداری از سوی او، رعایت عدالت و تکیه بر اعتقادات دینی و پیش‌گیری از مفاسد در اجتماع اسلامی است و در واقع شایسته است که دین و ملک و تدبیر امور کشور را توأمان داشته باشد. می‌توان این تشابه تأمل‌برانگیز میان آرای ادیبی سیاست‌پیشه و نویسندگانی عارف‌مسلك را دلیلی متقن بر تغذیه‌ی فکری هر دو از یک منبع و نمونه‌ای از فراگیری گفتمانی خاص در باب سیاست در پهنه‌ی تمدن و فرهنگ ایرانی دانست. شاید این گفتمان بازمانده‌ی اندیشه‌های سیاسی ایران پیش از اسلام بوده باشد.

منابع

- ۱- ابن‌خلف تبریزی، محمدحسین، **برهان قاطع**، ج ۲، امیرکبیر، تهران، ۱۳۵۷.
- ۲- ابن‌سینا، **الشفیاء (الهیات)**، ابراهیم مذکور، انتشارات ناصر خسرو، ۱۳۶۳.
- ۳- اوشیدری، جهانگیر، **دانشنامه‌ی مزدیسنا**، ج ۳، نشر مرکز، ۱۳۸۳.
- ۴- پوپر، کارل ریموند، **جامعه باز و دشمنان آن**، عزت‌الله فولادوند، خوارزمی، ۱۳۶۹.
- ۵- حق‌دار، علی‌اصغر، **قدرت سیاسی در اندیشه‌ی ایرانی**، تهران، کویر، ۱۳۸۲.
- ۶- رازی، نجم‌الدین، **مرصادالعباد من المبدأ الی المعاد**، به اهتمام محمد امین ریاحی، تهران، علمی و فرهنگی، ۱۳۸۶.

- ۷- طباطبایی، سیدجواد، *درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی در ایران*، چ ۳، کویر، ۱۳۷۳.
- ۸- _____ *زوال اندیشه‌ی سیاسی در ایران*، تهران، کویر، ۱۳۷۵.
- ۹- فارابی، ابونصر، *الملله*، محسن مهدی، بیروت، دارالمشرق ۱۹۶۷ م.
- ۱۰- قاضی مرادی، حسن، *استبداد در ایران*، تهران، اختران، ۱۳۸۵.
- ۱۱- نظام‌الملک طوسی، ابوعلی حسن بن ابوالحسن علی بن اسحاق بن عباس، *سیاستنامه*، چ ۴، به کوشش جعفر شعار، شرکت کتاب‌های جیبی، ۱۳۷۰.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پښتونستان د علومو او انساني مطالعاتو د پوهنتون
پرتال جامع علومو انساني